از کرانه تا ژرفا؛ انتقال از ظاهر به باطن قرآن در پرتو روایات
اهل بیت علیهم‌السلام ـ امین حسین پوری
علمی- پژوهشی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال هجدهم، شماره ۷۲ «ویژه پژوهش‌های قرآنی»، پاییز ۱۴۰۰، ص ۱۲-۳۹

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

از کرانه تا ژرفا؛ انتقال از ظاهر به باطن قرآن در پرتو روایات اهل بیت علیهم‌السلام

امین حسین پوری*

چکیده: در جوامع روایی شیعه روایات بسیاری در تأویل آیات قرآن کریم از معصومان علیهم‌السلام گزارش شده که در آن‌ها معانی باطنی فراوانی برای آیات کریمهٔ قرآن بیان شده است. در این روایات آیات قرآن به مقامات اهل بیت علیهم‌السلام تأویل شده و یا گاه بر دشمنان ایشان تطبیق داده شده است. هدف اصلی این نوشتار تلاش برای تحلیل این روایات و پاسخ به این پرسش است که استخراج معانی تأویلی یاد شده در روایات از سوی اهل بیت علیهم‌السلام بر چه مبانی و روش‌ها و پیش فرضهایی استوار بوده است. تأکید این نوشتار بر این نکته بوده است که بدون شناخت این مبانی و در نظر گرفتن آن پیش فرضها، فهم و ارزیابی این روایات – که حجم فراوانی از میراث تفسیری شیعه را به خود اختصاص می‌دهد – ناقص و در مواردی حتی نادرست خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: باطن قرآن؛ جری و تطبیق؛ روح معنا؛ اتحاد ملاک؛ اشتقاق.

---

۱. محقق و مدرس، حوزهٔ علمیهٔ قم.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

در آمد

یکی از مهمترین پرسشها در باب روایات تأویلی منقول از معصومان علیهم‌السلام آن است که چگونه و براساس چه فرآیندی می‌توان از ظواهر آیات به معانی فراز آمده در روایات رسید و عناوین مطرح شده را کنایه از معانی دیگری دانست؟ این رابطه چگونه ایجاد می‌شود؟ و چه وسائط معنایی میان معنای ظاهر و باطن باید در نظر گرفت تا بتوان از ظاهر به باطن رسید؟ پیش از ورود به اصل بحث بایسته است به دو نکته به عنوان پیش فرض این نوشتار اشاره کنیم:

۱. چنانکه می‌دانیم در روایات متعددی از معصومان علیهم‌السلام بر این نکته تأکید شده است که باطن قرآن کریم و ستایش‌های به کار رفته در آیات با مقامات اهل بیت علیهم‌السلام پیوندی تنگاتنگ و ناگسستنی دارد. تنها برای نمونه به یاد کرد این دو روایت بسنده می‌کنیم:

ـ امام باقر علیه‌السلام به محمد بن مسلم می‌فرمایند: «یا محمد إذا سمعت الله ذکر أحداً من هذه الأمة بخیر فنحن هم وإذا سمعت الله ذکرقوماً بسوءٍ ممّن مضی فهم عدوّنا.»[۱]

ـ امام صادق علیه‌السلام نیز ضمن حدیثی طولانی به ابوبصیر می‌فرمایند: «...ما من آیةٍ نَزَلَت تَقُودُ إلی الجنّة، ولا تذکر أهلها بخیر إلا وهی فینا و فی شیعتنا. و ما من آیة نزلت تذکر أهلها[۲] بِشرٍّ و لا تسوق إلی النار إلا و هی فی عدونا و من خالفنا... .»[۳]

۲. بر اساس آنچه از خود روایات اهل بیت علیهم‌السلام بر می‌آید، ایمان به ظاهر و باطن قرآن در کنار هم موجب سعادت حقیقی خواهد بود و هرگز نمی‌توان با تمسک به

---

۱. تفسیر العیاشی ج ۱ ص۱۳.

۲. ضمیر«ها» به «النار» بر می‌گردد که یا از حدیث افتاده است و یا به قرینهٔ مقام، امام از یادکردِ آن خودداری کرده‌اند. احتمال نخست دور از ذهن نمی‌نماید، به قرینهٔ اینکه قاضی نعمان همین روایت را در دعائم الاسلام ج۲ ص۷٦ به بعد آورده و در آنجا عبارت این گونه است: «وکل آیة تحذّر النار و تذکر أهلها فهی...» همان ج ۲ ص ۷۸.

۳. کافی ج ۸ ص۳٦ و نیز: دعائم الاسلام ج۲ص۷٦ به بعد. برای روایتی دیگر در همین سیاق بنگرید: الکافی، ج ۱ ص ۳۷٤، ح ۱۰.

یکی از دیگری دست کشید.[1] بر این اساس پذیرش معنای باطنی یاد شده در روایات هرگز به معنای کنار نهادن ظاهر آیه نخواهد بود و این خصوصیتی است که در این سیاهه از آن به «معنای کنایی قرآن» یاد می‌کنیم.

اکنون با این مقدمه به سراغ این پرسش می‌رویم که برای رسیدن از ظاهر آیات به معانی باطنی یاد شده چه فرایندی را باید پیمود و بر اساس چه ضوابطی می‌توان از آن ظاهر، معنای باطنی را استفاده کرد؟

درست اینجاست که به نظر می‌رسد هر یک از تحلیل‌های ارائه شده از سوی دانشوران می‌تواند مدد کار شود و رسالت خود را به انجام رساند. هر یک از این تحلیل‌ها می‌تواند وسائط لازم میان ظاهر و باطن را در دسته‌ای از روایات برای ما آماده سازد و به ما در فهم چگونگی انتقال از ظواهر آیات به معانی کنایی یاری رساند. در دنبالهٔ سخن، هر تحلیل را در قالب چند نمونه به نمایش می‌نهیم:

۱. انتقال با استفاده از «جری وتطبیق»

در مواردی که روایات مصادیقی برای یک عنوان عام مطرح در آیات بیان می‌کنند با استفاده از قاعدهٔ جری وتطبیق به راحتی می‌توان آن عنوان را برآن مصادیق تطبیق داد و این نمونه‌ها، مثال روشنی از کنایه از موصوف هستند. برای نمونه در آیه ۳۹ سوره حج: ﴿أُذِنَ للذين يُقاتَلون بأنّهم ظُلِموا...﴾ روایاتی رسیده است که این آیات را در بارهٔ آل محمد صلی الله علیه و آله جاری می‌داند، اگر چه نازل شده در حقّ مهاجرین قلمداد می‌کند.[2] روشن است که یک عنوان عام می‌تواند کنایه از هر یک از مصادیق خود باشد؛ همچنانکه وقتی می‌گوییم «حدیث شناسایان راستین» می‌توانیم آن را کنایه از هر یک از محدثان حقیقی همچون علامه مجلسی بدانیم.

۱. بصائر الدرجات ص ۵۲۶ به بعد، ح ۱ و ص ۵۳۶ – ۵۳۷، ح ۵.
۲. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۵٦؛ بحار الأنوار، ج ۲٤، ص ۲۲۸ـ۲۲۷.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

همچنین در المیزان، موارد بسیار فراوانی از کاربست این قاعده دیده می‌شود.[1] نمونهٔ دیگری از تطبیق این قاعده مواردی است که امام علیه‌السلام خود به وجود مراتب گوناگون برای تأویل یک آیه تصریح فرموده‌اند. برای نمونه کلینی از حمران بن اعین روایت کرده است که وی از امام صادق علیه‌السلام در بارهٔ آیه ﴿وَ مَنْ أَحْیاها فَکَأَنَّما أَحْیا النَّاسَ جَمِیعاً﴾[2] می‌پرسد. حضرت در پاسخ می‌فرمایند: «[نجات دادن] از سوختن یا غرق شدن [مراد است]». سپس سکوت می‌فرمایند و پس از اندکی ادامه می‌دهند: «تأویل اعظم این آیه آن است که کسی فردی را به سوی هدایت فرا خواند و او اجابت کند [و بپذیرد]».[3] تصریح امام به «تأویل اعظمِ» آیه، به روشنی نشان می‌دهد آیه بر حقیقتی عامّ با مصادیق و مراتب گوناگون دلالت دارد که حکم آیه در همهٔ آنها جاری است.

۲. انتقال بر پایهٔ قاعدهٔ «روح معنا»

در مواردی می‌توان از قاعدهٔ «وضع الفاظ برای روح معنا» سود جست. برای نمونه برخی از روایات، «نجم» را در آیه ۱۶ سوره نحل: ﴿وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یهْتَدُونَ﴾ به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله[4] یا «البحرین» را در آیه ۱۹ سوره الرحمن به امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه زهرا تأویل کرده‌اند. این گونه احادیث بر پایه این قاعده معنای کنایی مراد از ظواهر آیه خواهد بود. مراحل رسیدن به این معنای کنایی را در قالب چند نمونه در زیر بر می‌رسیم:

۱) آیه: «مرج البحرین یلتقیان»

الف) ظاهر آیه: دو دریا را [به گونه‌ای] روان کرد [که] با هم برخورد کنند.

---

۱. برای بررسی و دسته‌بندی بسیاری از این نمونه‌ها بنگرید: علامه طباطبایی و حدیث، ص ۲۲۱ـ ۱۸۸.

۲. سوره مائدة، آیه ۳۲.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۱۱ و نزدیک بدان در همان منبع، ج ۲، ص۲۱۰؛ البرهان، ج ۲، ص ۲۸۳ـ ۲۸۲.

٤. تأویل الآیات۲۵۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۰۷.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

از کرانه تا ژرفا: انتقال از ظاهر به باطن قرآن در پرتو روایات اهل بیت علیهم‌السلام

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

ب) خصوصیات عرضی واژه «البحرین» را نادیده می‌گیریم.

ج) نتیجه ۱: «بحر» به هر وجود گسترده وعظیمی اطلاق می‌شود که حجم فراوانی از یک شیء را در درون خود جای داده باشد،[1] خواه آن وجود مادی باشد یا معنوی.

د) با توجه به پیش فرض نخست که در آغاز مقاله بدان اشاره کردیم، نتیجه کنایی را الزاماً با اهل بیت علیهم‌السلام ـ ونه جز آنان ـ مرتبط می‌سازیم.

ه) دقت می‌کنیم که در میان اهل بیت علیهم‌السلام کدام دو تن هستند که هر دو این خصوصیت را با هم دارا داشته باشند؛ اولاً دریایی از علم، معرفت یا فضایل معنوی باشند.[2] ثانیاً بتوانند در کنار یکدیگر قرار گیرند و از پیوند و ارتباط آن دو، گوهرهایی عظیم پدید آید؟

و) نتیجه ۲: دو تنِ یاد شده جز امیر المؤمنین و حضرت زهرا سلام الله علیهما نیستند.

۲) آیه ۷۲ سوره احزاب: إنّا عرضنا الأمانة علی السموات و الأرض و الجبال، فأبین أن یحملنها و أشفقن منها و حملها الإنسان إنه کان ظلوماً جهولاً.

الف: ظاهر آیه:

ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم، پس آنها از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند، [ولی] انسان آن بار را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود.

ب) خصوصیات عرضی امانت را نادیده می‌گیریم.

ج) نتیجه ۱: امانت، هر شیء گرانبهایی را گویند که بتوان کسی را که شایستگی

۱. نزدیک به همین معنا را صاحب التحقیق (ج ۱ ص ۲۱۵) بیان نموده‌اند؛ البته ایشان این قید را نیز اضافه می‌کنند که بحر باید دارای موج باشد و آنچه را در خود جای داده است به تلاطم در آورد. بودن این قید نیز نه تنها به مقدمات یاد شده خدشه نمی‌زند که بر قوت آن می‌افزاید، زیرا روشن است که علم و فضایل در وجود اهل بیت علیهم‌السلام موج می‌زند.

۲. روشن است که این خصوصیت در همه چهارده معصوم علیهم‌السلام وجود دارد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

پاسداری آن را دارد، امین آن قرار داد.

د) نتیجه ۱ را با اهل بیت علیهم‌السلام ارتباط می‌دهیم.

ه) در ارتباط با اهل بیت علیهم‌السلام باید چیزی را بیابیم که پذیرش آن نیاز به شایستگی فراوان دارد و از عهده بسیاری بیرون است و تصور ادا نکردن حقّ آن حقیقتاً بیم آور است؛ همچنانکه آسمان‌ها و زمین از آن بیمناک گشتند.

و) در میان آنچه به عنوان گزینه می‌توان بررسی کرد، مواردی همچون علم اهل بیت علیهم‌السلام، محبت آن بزرگواران، نقل فضایل آنان، خدمت به آنان و... را می‌توان تصور کرد؛ ولی هیچ یک از این گزینه‌ها جامع خصوصیات یاد شده نیستند، جز آنچه «ولایت» اهل بیت علیهم‌السلام نامیده می‌شود. این آموزه در درون خود تولّی، تبرّی و گردن سپردن به فرمانها و سفارش‌های آن بزرگواران و دیگر موارد یاد شده را یکجا گرد می‌آورد. از همین جاست که در برخی روایات همین معنا به عنوان «امانت عرضه شده» مطرح شده است.[۱]

نمونه سوم: آیهٔ ۶۸ و ۶۹ سورهٔ نحل: ﴿وَ أَوْحى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبالِ بُيوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يعْرِشُون* ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِيهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيةً لِقَوْمٍ يتَفَكَّرُونَ﴾

ترجمه: و پروردگار تو به زنبور عسل وحی [الهام غریزی] کرد که از پاره‌ای کوه‌ها و از برخی درختان و از آنچه داربست [و چفته‌سازی] می‌کنند، خانه‌هایی برای خود درست کن،* سپس از همه میوه‌ها بخور، و راههای پروردگارت را فرمانبردارانه، بپوی. [آن گاه] از درون [شکم] آن، شهدی که به رنگهای گوناگون است بیرون می‌آید. در آن، برای مردم درمانی است. راستی در این [زندگی زنبوران] برای مردمی که تفکر می‌کنند، نشانه [قدرت الهی] است.

۱. الکافی، ج ۱، ص۴۱۳؛ تأویل الآیات، ص ۴۶۰.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

الف) در گام نخست به معنای ظاهر آیه دقت می‌کنیم. در اینجا زنبور عسل به عنوان موجودی شناسانده شده است که بر پایهٔ الهام الهی نخست منزل و آسایشگاه خود را در جاهایی که از دسترس آسیب‌ها در امان باشد بر می‌گزیند تا بتواند در سایهٔ ایمنی این منزلگاهها، زندگی خود را ادامه دهد. آنگاه پس از شهدگیری از همهٔ انواع گل ها، ماده‌ای تولید می‌کند که درمان بسیاری از دردهاست.

ب) به ریشهٔ لغوی نحل توجه می‌کنیم و خصوصیات عَرَضی آن را کنار می‌نهیم. صاحب التحقیق در بیان کنه ریشهٔ لغوی نحل چنین می‌گوید:

«أنّ الأصل الواحد فی المادّة: هو عطاء بلا عوض و بلا مطالبة شیء»[1]

ج) بنا بر آنچه گذشت، هر موجودی که از خود ماده‌ای ارزشمند پدید آرد ـ چه این ماده معنوی و از مقولهٔ علم و معرفت یا نزدیک به آن باشد یا مادّی ـ و آن را بی‌عوض در اختیار دیگران قرار دهد، روح معنای «نحل» در وی نیز وجود دارد، هر چند در عرف اهل زبان عربی «نحل» نامیده نشود. از همین جاست که در روایات، مؤمن را به زنبور تشبیه فرموده‌اند. برای نمونه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت است که فرمود: «مؤمن همچون زنبور است، [چیزهای] پاک می‌خورد و [چیزهای] پاک را [از خود] دفع می‌کند، بر پاکی می‌نشیند و فاسد نمی‌کند و نمی‌شکند».[2] امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در بیانی صراحتاً شیعه را همچون زنبور می‌شمرند که اگر مردم از ارزش آنچه نزد اوست آگاه می‌شدند، او را نابود می‌کردند تا گوهری که نزد اوست، دست یابند.[3]

بر این اساس روشن است که روایاتی که نحل را در آیات سورهٔ نحل به امامان علیهم السلام تأویل کرده‌اند، به حقیت معنای «نحل» و روح کلی حاکم بر اعمال و

۱. التحقیق، ج ۱۲، ص ۵۸.
۲. المستدرک حاکم نیشابوری، ج ۱، ۷۵.
۳ . الخصال، ص ۶۲۵.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

رفتار زنبور نظر دارند بدون آنکه خصوصیات عرضی وجود زنبور وزندگی او در این تطبیق مورد نظر باشد.[1] براین پایه، همان گونه که عسل شفای بسیاری از دردهاست، حدیث امامان علیهم‌السلام و دانش‌های آن بزرگواران نیز درمان دردهای روحی و آرامش دهندهٔ جان‌های خسته و سیراب‌گرِ دل‌های تفتیده و جستجوگر حقیقت است، همچنانکه در روایات نیز براین حقیقت تأکید شده است که: «إنّ حدیثنا یحیی القلوب»[2]

«نحل»، عطا و دادن بی عوض را گویند. پیداست که امامان علیهم‌السلام آبشار دانش خود را به تناسب ظرفیت و قابلیت هر کس، بدون هیچ چشمداشت به سوی او روان می‌سازند. پس تأویل این آیه به امامان علیهم‌السلام علاوه بر آنکه در میان دیگر روایات پشتیبان‌های فراوان دارد، با روح معنای واژگانی «النحل» نیز کاملاً هماهنگ است.

به عنوان نمونه‌ای دیگر می‌توان روایات رسیده در تأویل آیهٔ ﴿وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها﴾ را با این قاعده تحلیل کرد. البته در خود این روایت‌ها نیز قرینه‌هایی بر این معنا دیده می‌شود. برای نمونه امام صادق علیه‌السلام در مقام بیان تأویل آیهٔ فرموده‌اند: «الشمس رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، بِهِ أوضح الله عزّوجلّ الناس دینهم»[3]

روشن است که امام در اینجا به دنبال بیان این حقیقت هستند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز خورشید روشنگر حقایق الهی است. پس شمس، وجودی است که روشنگر است و خود نیازی به روشن شدن و تبیین ندارد؛ یعنی به تعبیر دیگر روشناییِ او

۱. برای مجموعه ای از این روایات بنگرید: البرهان، ج۳، ص۴۳۶ـ ۴۳۵؛ برای نمونه امام صادق علیه‌السلام عسلی را که با رنگ‌های گونه‌گون از شکم زنبور بیرون می‌آید به «دانشی که از امامان علیهم‌السلام به شیعیان می‌رسد»، تأویل کرده‌اند. (تفسیر القمی، ج۱، ص۳۸۷؛ نزدیک بدان در: تفسیر العیاشی، ج۲، ص۲۶۴ـ۲۶۳)

۲. الخصال، ص ۲۲.

۳. الکافی، ج ۸، ص۵۰.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

از کرانه تا ژرفا؛ انتقال از ظاهر به باطن قرآن در پرتو روایات اهل بیت علیهم‌السلام

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

ذاتی است،[1] خواه این وجود مادی باشد یا معنوی.

از این روی، روح معنای شمس بر رسول اکرمﷺ بیشتر صادق است تا خورشید آسمان؛ زیرا هم نور معنوی از نور مادّی قوت و شدت وجودی بسیار بیشتری دارد و هم ذاتی بودنِ یک نور معنوی ثبوت و ماندگاریِ بیشتری دارد تا ذاتی بودنِ یک نور مادّی.

به همین ترتیب است تأویل قمر به امیرالمؤمنینعليه‌السلام که در روایاتی همچون روایت یاد شده آمده است.[2] همین نکته در بارهٔ روایتی که «الساعة» را در آیهٔ ۶۶ سوره زخرف ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ﴾ به ظهور حضرت بقیهٔ الله ارواحنا فداه مرتبط می‌داند، یا روایاتی که تأویل آیهٔ ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ وَ الْمَلائِكَةُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾[3] را مربوط به زمان حضرتش می‌دانند صادق است.

علامه طباطبایی در بارهٔ روایات مربوط به آیهٔ اخیر، بیانی بسیار موجز و مفید دارند. ایشان می‌نویسد: «اعلم أنه ورد عن أئمة أهل البيت تفسير الآية بيوم القيامة... و تفسيرها بالرجعة... و تفسيرها بظهور المهدى (عليه‌السلام) ... و نظائره كثيرة. فإذا تصفّحت وجدت شيئا كثيرا من الآيات ورد تفسيرها عن أئمة أهل البيت تارة بالقيامة و أخرى بالرجعة و ثالثة بالظهور، و ليس ذلك إلا لوحدة و سنخية بين هذه المعانى، و الناس لما لم يبحثوا عن حقيقة يوم القيامة و لم يستفرغوا الوسع فى الكشف عما يعطيه القرآن من هوية هذا اليوم العظيم، تفرقوا فى أمر هذه الروايات».[4]

ایشان در دنباله سخن، سازگاری میان این روایات را بیشتر روشن می‌سازند و

۱. التحقیق، ج ۶، ص ۱۱۶.
۲. همان، و نیز: تأویل الآیات، ص ۷۷۸.
۳. سوره بقره، آیه ۲۱۰.
٤. المیزان ج ۲ ص ۱۰۶.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

می‌نویسند:

«و الروایات المثبِتة للرجعة، و إن کانت مختلفة الآحادّ إلا أنها علی کثرتها متحدة فی معنی واحد، و هو أنّ سیر النظام الدنیوی متوجّه إلی یوم تظهر فیه آیات الله کل الظهور؛ فلا یعصی فیه سبحانه و تعالی بل یعبد عبادة خالصة، لا یشوبها هوی نفس، و لا یعتریه إغواء الشیطان، و یعود فیه بعض الأموات من أولیاء الله تعالی و أعدائه إلی الدنیا، و یفصل الحق من الباطل.

و هذا یفید: أنّ یوم الرجعة من مراتب یوم القیامة، و إن کان دونه فی الظهور لإمکان الشرّ و الفساد فیه فی الجملة دون یوم القیامة، و لذلك ربما ألحق به یوم ظهور المهدی (علیه‌السلام) أیضا لظهور الحق فیه أیضا تمام الظهور، و إن کان هو أیضاً دون الرجعة. و قد ورد عن أئمة أهل البیت: «أیام الله ثلاثة: یوم الظهور و یوم الکرة و یوم القیامة»... و هذا المعنی، أعنی الاتحاد بحسب الحقیقة و الاختلاف بحسب المراتب، هو الموجب لما ورد من تفسیرهم (علیهم‌السلام) بعض الآیات بالقیامة تارة و بالرجعة أخری و بالظهور ثالثة».[1]

پس روح معنای قیامت وحقیقت آن با اختلاف مراتب در هر سه زمان یاد شده در روایات جاری است.

۳. انتقال بر پایه هم سنخی طینت‌ها وارواح یا اتحاد ملاک‌ها

۱) نمونه اول: ﴿وإنّ من شیعته لإبراهیم﴾[2]

الف) معنای ظاهری: و بی‌گمان ابراهیم از پیروان اوست.

ب) براساس معنای ظاهری آیه، ضمیر در«شیعته» به حضرت نوح(علیه‌السلام) باز می‌گردد،[3] ولی برپایه قاعده‌ای که در جای خود ثابت شده است، هر فقره از فقرات قرآنی که معنای تامّی را افاده کند، خود به تنهایی می‌تواند ظاهر و باطنی مستقل از

۱. همان، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. سوره صافات، آیه ۸۳.

۳. در سوره صافات، آیات ۸۲ ـ ۷۵.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

سیاق داشته باشد.[1] بنابراین می‌توان این فقره را جداگانه براساس پیش فرضِ ولایی بودن باطن قرآن با اهل بیت علیهم‌السلام مرتبط ساخت.

ج) در این مرحله باید بنگریم که کدام یک از اهل بیت علیهم‌السلام از چنان ویژگی الهی برخوردارند که بتوان پیامبرعظیم الشأنی همچون حضرت ابراهیم علیه‌السلام را از رهروان ایشان دانست؟

نتیجه) این شخصیت جز رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وامیر المؤمنین علیه‌السلام کسی نتواند بود. از همین جاست که در روایات در مقام بیان باطن آیه، حضرت ابراهیم علیه‌السلام را از شیعیان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیر المؤمنین علیه‌السلام دانسته‌اند.[2] نکته‌ای که در توضیح این نتیجه باید یاد آور شد، تذکر مضامین احادیثی است که نشان می‌دهد هیچ پیامبری به مقام نبوت نرسید، مگر آنکه به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اذعان و اعتراف نموده باشد.[3]

این حقیقت تا آنجا گسترش می‌یابد که حضرت ابراهیم علیه‌السلام نیز از خداوند درخواست می‌کند تا او را در زمره شیعیان آن حضرت علیه‌السلام قرار دهد.[4] بنا بر این اگر شیعهٔ حضرت نوح علیه‌السلام بودن برای حضرت ابراهیم علیه‌السلام افتخار و مکرمتی است - به جهت آنکه ایشان نیز رسالت توحیدی حضرت نوح علیه‌السلام را دنبال کردند - در

۱. نگارنده این موضوع را به تفصیل در نگاشته‌ای دیگر بررسیده است که امید است در آینده منتشر شود. در اینجا تنها به یادکرد نشانی مهمترین منابع در این باره بسنده می‌کند: فقه پژوهی قرآنی، فصل نهم، فرازهای تقطیع شدهٔ قرآن، ص ۵۱۰ ـ ۴۵۱. البته در این منبع، سخن از وجود معنایی مستقل در لایهٔ ظاهری آیه است، نه معنای باطنی مستقل؛ ولی چنانکه در جای خود توضیح داده‌ایم برای آنکه وجود باطن مستقل برای هر فقرهٔ قرآنی را ثابت کنیم، نخست باید بپذیریم که هر فقرهٔ قرآنی معنای ظاهری مستقل از دیگر بخشهای آیه دارد؛ سایه‌ها و لایه‌های معنایی، همهٔ کتاب به ویژه ص ۳۹۷ – ۴۰۰ که به طور خاصّ با عنوان بحث ما مرتبط است و نمونه‌هایی از فقرات قرآنی را که باطنی مستقل از سیاق آیات دارند به دست داده‌اند. همچنین برای روایات نشان دهندهٔ این دیدگاه بنگرید: تفسیر قمی، ج۱، ص۲۸، ج۲، ص۱۴۹ـ ۱۴۸، الکافی، ج۱، ص۴۲۸، ص۴۳۰، ح ۸۸؛ ص ۴۳۱، ح ۸۹.

۲. تأویل الآیات، ص ٤٨٦– ٤٨٥.

۳. الکافی،ج۱، ص٤٣٧؛ بصائر الدرجات، ص٧٤ – ٧٥.

٤. تأویل الآیات، ص٤٨٦.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

ارتباط میان ایشان با رسول اکرم و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و آلهما نیز همان ملاک به طریق اولی جاری است؛ یعنی ولایت و پیام حضرت ابراهیم علیه السلام نیز شعاع و تابعی از ولایت نبوی و علوی علیهما و آلهما الصلاة و السلام است. بنا بر این روایت یاد شده در حقیقت ناظر به این است که ملاک‌ها و روح پیروی و مشایعت در هر دو جا یکی است.

البته روشن است که این اتحاد ملاک‌ها به معنای هم سنخی طینت و ارادهٔ حضرت ابراهیم علیه السلام با طینت و ارادهٔ آن بزرگواران نیز هست، همچنان که در روایات نیز بدین حقیقت رهنمون شده‌اند که ارواح انبیاء و مؤمنین از طینت چهارده معصوم علیهم السلام برگرفته شده است.[1] و از همین رو به سوی آن بزرگواران گرایش دارد.

۲) نمونه دوم: آیه ﴿فبدّل الذین ظلموا قولاً غیر الذی قیل لهم فأنزلنا علی الذین ظلموا رجزاً من السماء بما کانوا یفسقون﴾[2]

الف) ترجمه آیه: «اما کسانی که ستم کرده بودند [آن سخن را] به سخن دیگری - غیر از آنچه به ایشان گفته شده بود - تبدیل کردند و ما [نیز] بر آنان که ستم کردند، به سزای اینکه نافرمانی پیشه کرده بودند، عذابی از آسمان فرو فرستادیم»

ب) معنای ظاهری آیه روشن است. در آیه پیشین سخن از این است که خداوند به بنی‌اسرائیل فرمان داد به شهری در آیند و به هنگام ورورد سجده کنند و بگویند: «خدایا گناهان ما را بریز».[3] اکنون در این آیه می‌فرماید: آنان از روی سرکشی و عصیان کلامی را که خداوند فرموده بود به مسخره گرفتند و به جای آن سخن دیگری بر زبان آوردند[4] و خداوند نیز در برابر این بی‌حرمتی به پیام‌های الهی، بر

۱. الکافی ج ۱، ص ۳۸۹ و نزدیک به آن در ج ۲، ص ۲ - ۵.
۲. سوره بقره، آیه ۵۹.
۳. مجمع البیان، ج ۱، ص ۲٤۷.
٤. مجمع البیان، ج ۱، ص ۲٤۸.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

آنان عذابی از آسمان فرو فرستاد.

ج) اکنون پرسش آن است که آیا همان گونه که بنی‌اسرائیل فرمانِ رسیده از سوی خداوند را به مسخره گرفتند و در برابرآن گردن فرود نیاوردند، شبیه همین فرمان درباره اهل بیت‌علیهم‌السلام از سوی حضرت حق عزوجل به امت اسلام نرسید؟ روشن است که پاسخ مثبت است و خداوند، امت اسلامی را فرمان داد که پس از رسول اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله به ولایت اوصیای آن حضرت گردن نهند؛ ولی بسیاری از مسلمانان فرمان الهی را تحریف کردند و سخنی خود ساخته را به دین و آیین و رسول اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله نسبت دادند و دیگری را بر مسند جانشینی پیغمبر نشاندند. ناگفته پیداست که همان ملاک که بنی اسرائیل براساس آن سزاوار عذاب گشتند، دربارهٔ این گروه از مسلمانان نیز صدق می‌کند.

د) بر پایهٔ آنچه گذشت، آنگاه که این آیه را با اهل بیت‌علیهم‌السلام پیوند می‌دهیم، در می‌یابیم که می‌توان بر پایه اتحاد ملاک‌ها در احکام قرآنی، مخالفان اهل بیت‌علیهم‌السلام را نیز زیر مجموعهٔ ظالمان یاد شده در آیه دانست. درست از همین روست که امام باقرعلیه‌السلام فرموده‌اند: «نزل جبرئیل‌علیه‌السلام بهذه الآیة علی محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله هکذا: «فبدّل الذین ظلموا آل محمد حقّهم قولاً غیر الذی قیل لهم فأنزلنا علی الذین ظلموا آل محمد حقّهم رجزاً من السماء بما کانوا یفسقون».[1]

بنا بر بعضی از روایات، اساسی‌ترین محور و پیام همهٔ انبیاءعلیهم‌السلام تبعیت از ولایت رسول اکرم‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل بیت‌علیهم‌السلام بوده است.[2] از این رو انکار سخن انبیاء پیشین و ظلم به آنان، در نهایت به انکار ولایت معصومان‌علیهم‌السلام باز می‌گردد. بنا بر این روشن

۱. الکافی، ج۱، ص ۴۲۳.

۲. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵: «قال أبو عبد الله‌علیه‌السلام: إن الله جعل ولایتنا أهل البیت قطب القرآن، و قطب جمیع الکتب...». نیز بنگرید: الکافی، ج۱، ص۴۳۷ ، ح ۳، ٤ و ٦؛ بصائر الدرجات، ص۷۲ ـ ۷۳، ح ۱، ۲ و ٤ و ٦.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

است که روایت در مقام بیان معنای تأویلی است و این معنا نیز با تحلیلی که گذشت، کاملاً پذیرفتنی و متناسب با ظاهر آیه خواهد بود.

یاد آوری و توضیح:

در اینجا برای آنکه ابعاد مبنای «اتحاد ملاک» و نسبت آن با مبانی دیگر مانند «جری وتطبیق» و «روح معنای لفظ» بیشتر روشن شود، توضیح می‌دهیم که این مبنا با جری وانطباق یکسان نیست؛ زیرا چنانکه گذشت، وجود یک مفهوم عام که قابل انطباق با مصادیق متعدد باشد، در جری وتطبیق ضروری است؛ حال آنکه در اینجا، با توجه به نمونه‌هایی که گذشت، اساساً مفهوم عامی وجود ندارد. به تعبیر منطقی، آیات، حکم یک جزئی مانند «ظالمان بنی‌اسرائیل» یا «شیعهٔ حضرت نوح علیه‌السلام بودن» را بیان می‌کنند. لذا این احتمال که ظاهر آیه را بتوان بر مصادیق دیگر نیز تطبیق داد، به ویژه با توجّه به سیاق آیات کاملاً منتفی است. با این همه اگر این نکته را در صدق عنوان جری شرط ندانیم و جری و تطبیق را -همان گونه که فیض در مقدمه الصافی[1] توضیح داده است - بپذیریم،[2] می‌توان گفت که قاعده «اتحاد ملاک»، تعبیر و تقریر دیگری از قاعده «جری و تطبیق» خواهد بود.

جمع‌بندی:

بر پایهٔ همین اتحاد ملاک، می‌توان برخی روایت‌های تأویلی دیگر را نیز به

۱ . التفسیرالصافی، ج۱، ص۲۶.

۲. وی پس از اشاره به روایات جری، برای تبیین آنها از مبنای «اتحاد ملاک» بهره می‌جوید. این ظاهراً بدان معناست که آنچه وی از مفهوم جری می‌فهمیده، با این مبنا ارتباط دارد. در مبنای اتحاد ملاک، وجود یک مفهوم عام در آیه شرط نیست؛ پس به ناگزیر جری و تطبیقی که فیض بدان باور داشته نیز، الزاماً محدود به موارد وجود عنوان عام نبوده است. قرینهٔ دیگری نشان می‌دهد که از نگاه فیض وجود تعبیر عام در صدق جری شرط نیست، و آن این که وی تأویل آیات را به ائمه علیهم‌السلام و دشمنان آنان در اکثر آیات قابل اجرا می‌داند (التفسیر الصافی، ج۱، ص۲۴: المقدمة الثالثة فی نبذ مما جاء فی أنّ جُلّ القرآن إنّما نزل فیهم و فی أولیائهم و أعدائهم). روشن است که آیات مربوط به انبیاء پیشین علیهم‌السلام و سرنوشت اقوام آنان که شمار آنها بسیار فراوان است، نمی‌تواند از این محدوده خارج باشد. پس تقریباً با اطمینان می‌توان گفت که وجود عنوان عام در اینجا از نگاه فیض شرط نیست. از این رو حتی آیات مربوط به انبیاء پیشین نیز قابل جری و تطبیق بر چهارده معصوم علیهم‌السلام خواهد بود.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

از کرانه تا ژرفا؛ انتقال از ظاهر به باطن قرآن در پرتو روایات اهل بیت علیهم‌السلام

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

بررسی گذارد. برای نمونه به چند رواست اشاره می‌شود:

الف. روایتی که دو مفهوم «أمّ الکتاب» و«أخر متشابهات» در آیهٔ هفتم سوره آل عمران را به ترتیب به «امیر المؤمنین علیه السلام» و «برخی دشمنان آن حضرت» تأویل کرده است.[1]

ب. حدیثی که «المشرقین» و «المغربین» در آیهٔ هفدهم سوره الرحمن را به ترتیب به «رسول اکرم وامیر المؤمنین» و «امام حسن وامام حسین» صلوات الله علیهم تأویل می‌کند.[2]

ج. روایتی که براساس آن تأویل «ثمود» و«ناقة الله» در آیهٔ یازدهم و سیزدهم سوره شمس به ترتیب «گروههای منحرف شیعه» و «امام معصوم علیه السلام» است.[3]

د. روایتهایی که «بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ» و «قَصْرٍ مَشِيد» را در آیهٔ ۴۵ سورهٔ حجّ به امام صامت و امام ناطق یا معانی‌ای نزدیک بدان تأویل کرده‌اند.[4]

انتقال از ظاهر به باطن از راه ریشهٔ لغوی یا قواعد اشتقاق:

در برخی روایت های تأویلی، برخی واژگان قرآنی بر پایهٔ ریشهٔ لغوی آنها یا قواعد اشتقاق تأویل گشته است. این گونه روایت‌ها را شاید به دشواری بتوان در قالب ملاک‌های پیشین تحلیل کرد. از این رو آن را چونان مصادیق یک مبنای مستقل بررسی می‌کنیم. در اینجا به برخی نمونه‌های کاربرد این قاعده می‌پردازیم:

الف) انتقال از ظاهر به باطن از راه ریشهٔ لغوی:

ـ نمونهٔ اول: آیهٔ ۴۲-۴۳ سورهٔ مدثّر: ﴿ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾.

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۱۵.

۲. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۴۴.

۳. تأویل الآیات ۷۷۷. نیز بنگرید: المقنعة شیخ مفید، ص۲۰۵، بخشی از دعایی در عید غدیر: «اللهم صلّ علی محمد و آل محمد الأئمة القادة... و أرکان البلاد و الناقة المرسلة...».

٤. البرهان ج ۳، ص ۸۹۴ – ۸۹۵.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

شاهد بحث ما در واژۀ «المصلّین» است. چنانکه می‌دانیم، واژۀ «المصلّی» ظهور در معنای نمازگزار دارد و روشن است که در این معنا از «صلو» مشتق شده است. البته «صلات» را در اصل لغت به معنای دعا[1] یا مطلق ثناء و تحیت نیکو - خواه به شکل دعا برای حیات باشد یا برای امری دیگر[2]- دانسته‌اند؛ ولی ریشۀ اولیۀ این ماده که نخستین کاربردهای آن به شمار می‌آید، به معنای دیگری اشاره دارد. لغت‌شناسان عرب «صَلَوان» را - که مفرد آن "الصلا" بر وزن عصا است - این گونه معنا کرده‌اند: «دو استخوان برجسته که در راست و چپِ دم چهارپایان قرار دارد»[3]

بر پایۀ همین معنا، عرب، آنگاه که اسب‌ها را برای مسابقه به میدان می‌فرستادند، به اسبی که پس از نخستین اسب، از خط پایان می‌گذشت «المصلّی» می‌گفتند؛ زیرا معمولاً سرِ اسب دوم محاذی دم اسب اول - که آن را سابق می‌نامیدند - قرار می‌گرفت.[4] بدین ترتیب همین اسبی که در مسابقه رتبۀ دوم را به دست می‌آورد، خواه ناخواه در پی اسب اول می‌آمد و گونه‌ای دنباله‌روی و پیروی و تبعیت از اسب نخست را در تاخت خود نشان می‌داد. به هر روی، مفهوم «لزوم» چونان یک رکن معنایی در مفهوم «صلات» نهفته شده است. برخی زبان‌شناسان کهن به این مطلب تصریح کرده‌اند.[5] بر همین سیاق، برخی مفسران همچون شیخ طوسی و طبرسی اصل معنای «صلو» را «لزوم» دانسته‌اند و حتی می‌کوشند تا این نکته را در برخی مشتقات آن نیز به نمایش گذارند. برای نمونه در بارۀ «صلا» می‌نگارند: «و

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص۳۰۰.
۲. التحقیق، ج ٦، ص ۲۷۳ـ ۲۷۲.
۳. الصحاح، ج ۶، ص ۲۴۰۳.
٤. النهایة ابن اثیر،ج ۳، ص۵۰. به طور خاص برای کاربرد این واژه در معنای یاد شده در گسترۀ حدیث شیعه بنگرید: الکافی ج ۵ ص ۴۸.
۵. لسان العرب، ج۱۴، ص۴۶۵ به نقل از زجّاج (م۳۱۱ ه)؛ البته دربارۀ اینکه «لزوم چه چیزی» در مفهوم نماز اخذ شده است، اختلافاتی وجود دارد؛ ولی این نکته به اصل استدلال ما خدشه‌ای نمی‌زند.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
از کرانه تا ژرفا؛ انتقال از ظاهر به باطن قرآن در پرتو روایات اهل بیت علیهم‌السلام
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

سُمّیت الصلاة صلاة، للزوم الدعاء فیها»: «نماز را نماز نامیده‌اند، از آن رو که پیوسته با دعا در آن همراه است».[1]

بنا براین معنای لزوم و پیروی در اصل ریشهٔ لغوی «صلو» وجود داشته است، هر چند در بارهٔ «صلوة» بالخصوص مفهوم «دعا» بر اصل لغوی آن غلبه کرده و جلوهٔ بیشتری یافته است. پس اگر در مواردی بتوان «المصلّی» را به گونه‌ای معنا کرد که مفهوم لزوم و پیروی در آن نمودار گردد، مطلبی شگفت نیست؛ همچنان که راغب اصفهانی نیز آیهٔ ﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾ را به معنای: «لم نک من أتباع النبیین» دانسته است.[2] البته به جهت آنکه «الصلاة» اکنون به عنوان مهم‌ترین عبادت اسلامی مطرح است، آنچه از این لفظ به ذهن متبادر می‌شود، عبادت خاصّ با ارکان و هیئت ویژه است. به دیگر سخن، «الصلاة» ظهور در این عبارت دارد. از همین رو، «المصلّین» نیز حقیقت در معنای «نمازگزاران» است. پس استعمال «المصلّین» در معنای پیروان، هرچند به جهت مفهوم متبادر از آن مجاز خواهد بود، ولی در مقایسه با ریشهٔ لغوی آن استعمال حقیقی است.

اکنون اگر در لایهٔ باطنی به آیهٔ مورد بحث بنگریم و مصلّین را به همان اصل نخستین آن باز گردانیم، و آن را «پیروان» معنا کنیم، این پرسش پیش می‌آید که پیروی نکردن از چه کسانی سببِ در غلتیدنِ دوزخیان به گرداب عذاب الهی گشته است؟ با توجه به پیش فرض نخست این نوشتار، پاسخ روشن است: «پیروی نکردن از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام». دقیقاً به همین روی، امام صادق علیه السلام در تفسیر آیهٔ مورد بحث فرموده‌اند:

«عَنی بها: لم نک من أتباع الأئمة (علیهم السلام) الذین قال الله تبارک وتعالی فیهم: ﴿وَ السَّابِقُونَ

۱. التبیان، ج ۸، ص۴۷۱.
۲. المفردات فی غریب القرآن، ص۲۸۶.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾[1]». امام صادق علیه‌السلام سپس برای اثبات تفسیر یاد شده، درست به همان ریشهٔ لغوی تأکید می‌فرمایند که پیش از این به گستردگی در بارهٔ آن سخن گفتیم: «آیا نمی‌بینی که مردم [در مسابقهٔ اسب دوانی] از میان اسب‌ها، به اسبی که به دنبال سابق [= اسب نخست] می‌آید، مصلّی گویند؟ این همان معنایی است که اراده شده است، در آنجا که فرمود: ﴿لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾ یعنی از پیروان پیشروان نبودیم».[2] بنا براین، روایت یاد شده به لایهٔ باطنی روایت نظر دارد و برای فراز آوردنِ معنای یاد شده به نخستین ریشهٔ مادهٔ «صلو» استناد شده است.

نمونهٔ دوم:

﴿إِنَّ اللَّهَ فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴾[3]

خدا شکافندهٔ دانه و هسته است. زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد. چنین است خدای شما؛ پس چگونه [از حق] منحرف می‌شوید؟

موضوع سخن در این آیه واژهٔ «حَبّ» است. بر پایهٔ ظاهر آیه، همچنان که در بسیاری از تفاسیر نیز بیان شده است، این واژه و واژهٔ «نوی» در آیه، به ترتیب به معنای «دانه‌ها» و «هسته ها» به کار رفته‌اند.[4] همچنین می‌دانیم که این ماده (= ح ب ب) به معنای دوستی و محبت نیز به کار می‌رود.[5]

اکنون برای بحث ما مهم است که بدانیم این دو معنا با یکدیگر چه ارتباطی دارند؟ استاد حسن مصطفوی پس از گزارش و بررسی دیدگاههای زبان شناسان

---

۱. سوره واقعه، آیات ۱۱ـ۱۰.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۴۱۹ ؛ نیز بنگرید: تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۵.

۳. سوره انعام، آیه ۹۵.

٤. التبیان، ج ۴، ص ۲۰۸ ؛ مجمع البیان، ج۴، ص۵۲۴ ـ۵۲۳؛ المیزان، ج ۷، ص ۲۸۷؛ «حبّ» به دانه‌های حبوباتی همچون گندم و جو و «نوی» به هسته‌های میوه‌هایی همچون خرما اطلاق می‌شود؛ بنگرید: التبیان و مجمع البیان، ذیل آیه.

۵. الصحاح، ج ۱، ص ۱۰۵؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۲۸۹.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

شاخص در بارهٔ ریشهٔ «حبّ» چنین نگاشته‌اند: «والتحقیق أنّ الأصل الواحد فی هذه المادّة هو الوداد و المیل الشدید، و یقابله البغض و التنفّر». ایشان سپس در بارهٔ حَبّ (دانه) و ارتباط آن با مفهوم «محبت» چنین می‌گوید: «و أمّا الحبّ فهو من ذلک المعنی من جهة کونه حبیباً للزارع و نتیجة عمله و منتهی قصده و میله و توجّهه».[1]

بر این اساس، اگر چه در ظاهر آیه، «حبّ» به همان معنای مرسوم و متبادر از آن یعنی «دانه‌ها» به کار رفته است، اما در لایهٔ باطنی می‌توان «حبّ» را مشتق شده از «حُبّ» دانست و بدین ترتیب، آن را به شیئی که مورد محبت قرار می‌گیرد، تفسیر کرد.

از همین زاویه است که امام صادق علیه‌السلام در بیان معنای باطنی آیه فرموده‌اند: «فالحبّ طینة المؤمنین ألقی الله علیها محبّته».[2] نکتهٔ شایان توجه در اینجا آن است که در روایتی دیگر، امام علیه‌السلام بیان می‌دارد که مراد از «حبّ»، مؤمن است. روشن است که در اینجا معنای باطنی آیه مورد نظر است. آنگاه برای آنکه از قرآن گواهی بر محبوب بودن «مؤمن» بیاورند، به آیهٔ ﴿وَ أَلْقَیتُ عَلَیکَ مَحَبَّةً مِنِّی﴾[3] استشهاد می‌فرمایند. این آیه خطاب به حضرت موسی علیه‌السلام است، ولی می‌تواند نمود و جلوه‌ای از این حقیقت عامّ و فراگیر باشد که هر مؤمنی نزد خداوند، گرامی و محبوب است؛ همچنان که امام صادق علیه‌السلام در کلامی گرانسنگ فرموده‌اند: «المؤمن أعظم حرمة من الکعبة».[4]

ب) انتقال از ظاهر به باطن بر پایهٔ قواعد اشتقاق:

نمونه‌ای که می‌توان برای این مورد یاد کرد، واژهٔ «النوی» در آیهٔ ﴿فالِقُ الْحَبِّ وَ

۱. التحقیق، ج ۲، ص ۱۵۴.
۲. الکافی، ج ۲، ص ۵.
۳. سورهٔ طه، آیهٔ ۳۹.
٤ . الخصال، ص ۲۷.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

النَّوی﴾[1] است. گفتیم که این واژه جمع «نواة» و به معنای هستهٔ میوه‌هایی همچون خرما، هلو و مانند آن است. اکنون بیفزاییم که از نقطه نظر اشتقاق، میان «نوی» و«نأی» اشتقاق اکبر برقرار است.[2]

پیشتر حدیث از امام صادق‌علیه‌السلام خواندیم که در ضمن آن، «حبّ» را به طینت مؤمنان تأویل کرده‌اند. در همان حدیث، در بارهٔ تأویل «نوی» فرموده‌اند: «والنوی طینة الکافرین الذین نَأوا عن کلّ خیر؛ و إنما سُمّی النوی من أجل أنّه نأی عن کل خیر و تباعد عنه».[3]

علامه مجلسی نیز در تبیین رابطهٔ اشتقاق اکبر میان «نوی» و«نأی» می‌نویسد: «گویا مناسبت میان «نوی» و «نأی» از جهت اشتقاق کبیر[4] است که مبنی است بر توافق بعضی از حروف دو کلمه؛ زیرا حرف وسط واژهٔ نخست، همزه است و حرف وسط واژهٔ دوم، حرف علّه؛ و احتمال دارد که اصل واژهٔ مهموز از معتل بوده است یا برعکس. آنچه این احتمال را تقویت می‌کند، آن است که نویسندهٔ المصباح المنیر و راغب در مفردات، «نأی» را در باب «النون مع الواو» یاد کرده‌اند...»[5]

باری بر اساس آنچه گذشت، روشن می‌شود که امام‌علیه‌السلام برای بیان معنای باطنی، از این رابطهٔ اشتقاقی بهره گرفته‌اند، که با قواعد ادبی و تعریف اشتقاق اکبر نیز کاملاً سازگار است.

---

۱. سوره انعام، آیه ۹۵.

۲. برای آشنایی اجمالی با انواع اشتقاق بنگرید: التحقیق ج ۱ ص ۱۱ و ۱۴؛ ایشان در لابلای التحقیق نیز گه‌گاه به این گونه تناسب اشاره کرده‌اند. برای نمونه: التحقیق، ج ۱، ص۳۳، ۴۰، ۳۵۷؛ ج۲، ص۶ و۱۰؛ ج ۳، ص ۴۹، ۱۸ و.... برای نمونه‌های دیگر از اشتقاق اکبر در کلمات مفسران بنگرید: تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج۱، ص۳۱ـ۳۰؛ التحریر و التنویر، ج ۲۹، ص۳۶۷؛ مفاتیح الغیب، ج ۱، ص۳۰.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۵.

٤. اشتقاق کبیر در کلمات دانشمندان، گاه به معنای اشتقاق اکبر به کار می‌رود. بنگرید: التحقیق ج ۱ ص ۱۱.

۵. بحار الأنوار، ج ۶۴ ص۹۰؛ نیز بنگرید: مصباح المنیر فیومی، ج ۲ ص ۶۳۲ وی «نأی» به معنای «دور شد» را در یک باب و در کنار «نوی» به معنی «قصد کرد» آورده است؛ المفردات فی غریب القرآن، ص۵۱۰.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

۵. انتقال بر پایهٔ سببیت باطن برای ظاهر

بر پایهٔ شمار قابل توجهی از روایات، باطن همهٔ آنچه خداوند در قرآن از آن نهی نموده، دشمنان اهل بیت‌علیهم‌السلام هستند، چنانکه باطن همهٔ آنچه خداوند حلال فرموده، امامان هدایت‌اند.[1] اکنون بایسته است به این پرسش پاسخ دهیم که واجبات یا حلال‌های الهی چه پیوندی با اهل بیت‌علیهم‌السلام دارند؟ همچنین محرّمات چگونه با دشمنان اهل بیت مرتبط می‌شوند؟ و در یک نگاه کلی، چگونه می‌توان از ظاهر حلال‌ها یا حرام‌های الهی این معانی را استخراج کرد؟

دانشوران در برابر این پرسش، پاسخ‌هایی چند نهاده‌اند. در اینجا به برخی از پاسخ‌های مطرح شده اشاره می‌کنیم:

نخست آنکه نامگذاریِ ذوات مقدس معصومین‌علیهم‌السلام به نماز و روزه و حج و... از آن روست که پذیرش ولایت آن بزرگواران، ریشه و بستر و زمینه‌سازِ بر پای واجبات الهی است. اگر حکومت و ولایت ظاهری و باطنی آن بزرگواران اقامه نشود، روح نماز در جامعهٔ اسلامی پیاده نمی‌گردد و به لوازم عبودیت و بندگی که از نماز اراده شده است، توجه نمی شود؛ در نتیجه نماز مسلمین به حرکاتی بی‌روح تبدیل می‌گردد که در پیشرفت روحی و معنوی مسلمین، اعتلای جامعهٔ اسلامی و افزایش شوکت وعظمت آن در برابر جبههٔ طاغوت و کفر هیچ نقشی ندارد. بنابراین نمازی که مورد اراده و امر الهی است، نمازی است که از گذرگاه ولایت بدان برسند.

امام صادق‌علیه‌السلام بیان می‌فرماید که اسلام بر پنج پایهٔ نماز، زکات، حج، روزه و ولایت بنا گشته است. آنگاه راوی می‌پرسد: «کدام یک از این پنج پایه برتر است؟»

۱. برای مجموعه‌ای از این روایت‌ها بنگرید: بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۱۹۱ـ ۱۸۷ و ص ۳۰٤ـ ۲۸٦.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

و حضرتش در پاسخ می‌فرمایند: «الْوَلَایةُ أَفْضَلُ»؛ و در بیان چراییِ آن چنین بیان می‌دارند: «لِأَنَّهَا مِفْتَاحُهُنَّ وَ الْوَالِی هُوَ الدَّلِیلُ عَلَیهِنَّ».[1]

دقّت در مضامین این حدیث ارجمند به روشنی نشان می‌دهد تنها نمازی شایستهٔ نام «نماز» است که با راهنماییِ ولیّ معصوم خدا و در پرتو ولایت او اقامه شود، وگرنه اساساً نماز تحقق ندارد. ولایت تنها کلید رسیدن به حقیقت نماز است، لذا از هیچ راه دیگری نمی‌توان روح نماز را در خود و جامعه پیاده کرد. بنابراین جامعه یا فردی که از ولایت امام معصوم علیه‌السلام بی‌بهره است، از نمازی که خدا بدان دستور داده است نیز نصیبی ندارد. پس آنچه انجام می‌دهد، حرکاتی است بی‌روح که تنها شباهتِ ظاهری با نماز دارد. همین نکته در بارهٔ دیگر واجبات الهی نیز جاری است. از سوی دیگر، به قرینهٔ مقابله و نیز با توجه به بخش دوم حدیث (نحن الصلاة) آشکار می‌شود که اطلاق نام پلیدی‌ها یا محرمات الهی همچون فحشاء، منکر، بغی، انصاب و... و خون و خوک بر دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام نیز دقیقاً از آن روست که ولایت آنان، بستر و زمینه و فرهنگِ گرایش به ارزش‌های غیرالهی را فراهم می‌سازد.

امام صادق علیه‌السلام در حدیث ارجمندی که در پی می‌آید، درست به همین نکته اشاره می‌فرمایند که ارزش‌های الهی از ولایت و حاکمیت معصومان علیهم‌السلام ریشه می‌گیرد، چنانکه تمام پلیدی‌ها، زشتی‌ها و فسادها از ولایت دشمنانشان نشأت می‌گیرد:

«نَحْنُ أَصْلُ کُلِّ خَیرٍ، وَ مِنْ فُرُوعِنَا کُلُّ بِرٍّ. فَمِنَ الْبِرِّ: التَّوْحِیدُ وَ الصَّلَاةُ وَ الصِّیامُ وَ کَظْمُ الْغَیظِ وَ الْعَفْوُ عَنِ الْمُسِیءِ وَ رَحْمَةُ الْفَقِیرِ وَ تَعَهُّدُ الْجَارِ وَ الْإِقْرَارُ بِالْفَضْلِ لِأَهْلِهِ.

وَ عَدُوُّنَا أَصْلُ کُلِّ شَرٍّ، وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ کُلُّ قَبِیحٍ وَ فَاحِشَةٍ، فَمِنْهُمْ: الْکَذِبُ وَ الْبُخْلُ وَ النَّمِیمَةُ وَ الْقَطِیعَةُ وَ أَکْلُ الرِّبَا وَ أَکْلُ مَالِ الْیَتِیمِ بِغَیرِ حَقِّهِ وَ تَعَدِّی الْحُدُودِ الَّتِی أَمَرَ اللَّهُ وَ رُکُوبُ الْفَوَاحِشِ

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۹ـ ۱۸.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

از کرانه تا ژرفا: انتقال از ظاهر به باطن قرآن در پرتو روایات اهل بیت علیهم‌السلام

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَنَ، وَ الزِّنَا وَ السَّرِقَةُ وَ كُلُّ مَا وَافَقَ ذَلِكَ مِنَ الْقَبِيحِ.»[1]

برخی مفسران نیز به این نکته به شکل اجمال اشارت کرده‌اند. برای نمونه علامه طباطبایی دربارهٔ روایت «فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ، وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ...»[2] می‌نگارد: «انطباق گناهان و محرّمات بر آن افراد و [تطبیق] حلال‌ها بر این افراد، از این روست که هر یک از دو گروه سبب نزدیکی به خدا یا دوری از او هستند؛ یا به این جهت است که پیروی از هر دسته [از این افراد] سبب [انجام] اعمالی متناسب با همان گروه خواهد بود.»[3]

صاحب تفسیر الصراط المستقیم نیز برای این گونه روایت‌ها و چگونگی دلالت طاعات و عبادات بر امامان علیهم‌السلام و ارتباط گناهان با دشمنان ایشان، چند گونه تحلیل ارائه می‌دهد. وی در یکی از آنها نکته‌ای را که گفتیم، به اجمال فراز آورده است: «ثالثها: أنّ الصلاة و غيرها من العبادات و الأفعال الحسنة لما كانت من شئون ولايتهم و لوازم معرفتهم و الإذعان بمراتبهم، فلذا عبّر بها عن الولاية و الولي.»[4]

او نماز و کارهای نیک را از لوازم شؤون ولایت شمرده‌اند. این سخن درست به همان معناست که توضیح دادیم؛ یعنی تنها نمازی مورد اراده و متعلّق امر خداوند است که به دستور امامان علیهم‌السلام و در پرتو شعاع وجودی آن بزرگواران قرار گیرد.

بدین ترتیب، قرآن در لایهٔ ظاهری به نماز، یعنی همین عبادت شناخته شده میان مسلمانان امر می‌کند؛ امّا در لایهٔ باطنی به سبب و ریشه و عامل هویت بخش به این عبادت فرا می‌خواند که همان ولایت معصومان علیهم‌السلام است، و هدف نهایی از عبادات نیز باریافتن به ساحت قدس ولایت آن بزرگواران است. روشن است که

۱. الکافی، ج ۸، ص ۲۴۲ـ۲۴۳.
۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۴.
۳. المیزان، ج ۸، ص ۹۵ـ۹۴.
٤. تفسیر الصراط المستقیم، ج ۴، ص ۱۴۹.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

این دو معنا در طول هم اراده شده‌اند؛ زیرا دعوت و فراخوان به مقدمه، ناخود آگاه همراهی و تلازم بیّن با دعوت به ذی المقدمهٔ آن نیز دارد.

از سوی دیگر در لایهٔ ظاهر آیات، از پلیدی‌ها و زشتی‌ها و گناهان پرهیز داده و نهی فرموده است. و این در کنار نهی از اولیاء شیطان و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام مراد حضرت حق است؛ زیرا مقوم و ریشهٔ بنیادین رشد پلیدی‌ها و گرایش به گناهان، پذیرش ولایت و فرهنگ و ارزش‌های شیطانی و طاغوتی است که در ولایت دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام جلوه‌گر می‌شود. بدین روی، نهی از آن پلیدی‌ها، زنهار دادن از گرایش به ولایت این جبهه را نیز لزوماً به همراه دارد.

علامه مجلسی تحلیلی از این گونه روایت‌ها به دست داده‌اند. نخست سخن ایشان را بخوانیم: «و جملة القول فی ذلك أنّ الله تعالی أمر بالإیمان و الإسلام و الیقین و التقوی و الورع و الصلاة و الزکاة و الحج و الصوم و سائر الطاعات، و نهی عن الکفر و النفاق و الشرك و الزنا و شرب الخمر و قتل النفس و أمثالها من الفواحش. و خلق أئمة داعین إلی جمیع الخیرات، عاملین بها، ناهین عن جمیع المنکرات منتهین عنها.

فهم أصل جمیع الخیرات، و کملت فیهم بحیث اتّحدت بهم، بل صارت کأنّها روح لهم؛ کالصلاة فإنها کملت فی أمیر المؤمنین صلوات الله علیه، حتی صارت له بمنزلة الروح من الجسد، و صار آمراً بها معلماً لها غیره، داعیاً إلیها.

فبهذه الجهات یستعمل لفظ الصلاة فیه علیه السلام، کما ورد فی قوله تعالی: "إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ" أنّ الصلاة أمیرالمؤمنین و الأئمة من ولده علیهم السلام، و لا ینافی ظاهر الآیة؛ فکلاهما مرادان منها ظهراً و بطناً.

و قال: "إِنَّ اللَّهَ یأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی"؛ فهم العدل و الإحسان فی بطن القرآن بهذه الجهات المتقدمة، و لا ینافی ظاهرها.

و خلق سبحانه أئمة یدْعُونَ إِلَی النَّارِ؛ فهم أصل جمیع الفواحش و الکفر و الشرك و المعاصی، و کملت فیهم حتی صارت فیهم بمنزلة الروح من الجسد، و هم الداعون إلیها، و موالاتهم سبب

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]
از کرانه تا ژرفا؛ انتقال از ظاهر به باطن قرآن در پرتو روایات اهل بیت علیهم‌السلام

للإتیان بها؛ فبتلك الجهات أطلق علیهم الشرك و الكفر، و الفواحش فی بطن القرآن و ظاهرها أیضاً مراد.

فإذا عرفت ذلك، لم تستبعد ما سیقرع سمعك من الأخبار الكثیرة الواردة فی هذا الباب.»[1]

در عباراتی که آوردیم، اشارت‌هایی به تحلیل پیشین نیز به چشم می‌خورد. برای نمونه عبارت «و هم الداعون إلیها و موالاتهم سبب للإتیان بها» از این قبیل است. نکتهٔ تازه در ارزیابی ایشان تأکید بر این حقیقیت است که ائمه در پرتو عمل به همهٔ ارزش‌ها و دستورهای الهی به کامل‌ترین جلوهٔ نمودِ حقایق عبادت‌ها تبدیل شده‌اند، لذا روح نماز و دیگر عبادت‌ها در آنان مجسّم گشته است. بدین ترتیب، نام بردن از یکی الزاماً به معنای سخن گفتن از دیگری نیز خواهد بود، زیرا جدایی میان آن دو وجود ندارد.[2]

ارزیابی دو تحلیل:

به نظر می‌رسد هر دو تحلیل قابل قبول باشد؛ ولی برخی احادیث، مضمون تفسیر نخست را تأیید می‌کنند و بدان نزدیکتر می‌نمایند؛ لذا می‌توان آن را ترجیح داد. امام صادق علیه‌السلام در پاسخ نامه‌ای از مفضّل بن عمر در همین مضمون، سخن به میان می‌آوردند و می‌فرمایند: «و أخبرك إنی لو قلت الصلاة و الزكاة و صوم شهر رمضان و الحج و العمرة و المسجد الحرام و البیت الحرام و المشعر الحرام و الطهور و الاغتسال من الجنابة و كل فریضة كان ذلك هو النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم الذی جاء به [من] عند ربه لصدقت؛ لأنّ ذلك كله إنما یعرف بالنبی. و لو لا معرفة ذلك النبی و الإیمان به و التسلیم له، ما عرف ذلك. فذلك مِن مَنّ الله علی مَن یمُنّ علیه، و لو لا ذلك لم یعرف شیئا من هذا. فهذا كلّه ذلك النبی و أصله و هو فرعه، و

۱. مرآة العقول، ج۴، ص ۱۹۸.

۲. در این باره دانشوران تحلیل‌های دیگری نیز بیان کرده‌اند. بنگرید: اختیار معرفة الرجال (با تعلیقه میرداماد) ج ۲ ص ۵۷۷ ـ ۵۷۸.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

هو دعانی إلیه و دلّنی علیه و عرّفنیه و أمرنی به».[1]

امام علیه‌السلام اشاره می‌کنند به اینکه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و امام معصوم علیه‌السلام کسانی هستند که مؤمن را به عبادت‌ها رهنمون می‌سازند و از پلیدی‌ها دور می‌کنند، به گونه‌ای که بدون ایشان، معرفت ثواب و طاعت و گناه و معصیت امکان ندارد. به همین اعتبار رواست که ایشان را اصل همهٔ طاعات بدانیم و آن بزرگوارن را به نام نماز و زکات و.... بنامیم. این سخن کاملاً به مضمون تحلیل نخست اشاره دارد و آن را تأیید می‌کند.

منابع

الف) کتابها:

قرآن کریم با ترجمهٔ: استاد محمدمهدی فولادوند، تحقیق و نشر: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، تهران، ۱۴۱۵ ق.[2]

۱. اختیار معرفة الرجال، الشیخ الطوسی، تصحیح و تعلیق: میر داماد الأسترابادی، تحقیق: السید مهدی الرجائی، ۱۴۰۴ ق، قم، مؤسسهٔ آل البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث.

۲. بحار الانوارالجامعهٔ لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد باقر المجلسی، مؤسسة الوفاء، بیروت، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۳ ه ق.

۳. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، تصحیح وتعلیق وتقدیم: الحاج میرزا محسن کوچه باغی، قم، مکتبة آیة الله المرعشی، ۱۴۰۴ ق.

۴. تأویل الآیات الظاهرة، شرف الدین الحسینی، تحقیق: حسین استاد ولی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۹ق.

۵. التبیان، الشیخ الطوسی، تحقیق وتصحیح: أحمد حبیب قصیر العاملی، الطبعة الأولی، ۱۴۰۹ ق، مکتب الإعلام الإسلامی.

۶. التحریر و التنویر، محمد طاهر بن عاشور، مؤسسة التاریخ.

۷. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، حسن مصطفوی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ش.

۱. بصائر الدرجات، ص ۵۳۰.

۲. ترجمهٔ همهٔ آیات موجود در متن و از جملهٔ ترجمهٔ ارائه شده در معنای ظاهری آیات، از همین منبع است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

۸. تفسیر البرهان، سید هاشم بحرانی، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة موسسة البعثة، تهران، ۱۴۱۶ ق، چاپ: اول.
۹. التفسیر الصافی، الفیض الکاشانی، مکتبة الصدر، طهران، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۶ ق.
۱۰. تفسیر الصراط المستقیم، سید حسین بروجردی، تحقیق: غلامرضا مولانا بروجردی، قم، موسسه انصاریان، چاپ: اول، ۱۴۱۶ ق.
۱۱. تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، نظام الدین حسن بن محمد نیشابوری، تحقیق: شیخ زکریا عمیرات، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۶ ق، چاپ: اول.
۱۲. تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود العیاشی، تحقیق: السید هاشم الرسولی المحلاتی، المکتبة العلمیة الإسلامیة، طهران.
۱۳. تفسیر القمی، علی بن إبراهیم القمی، تصحیح و تعلیق و تقدیم: السید طیب الموسوی الجزائری، ۱۴۰۴ ق، مؤسسة دار الکتاب، قم.
۱۴. الخصال، الشیخ الصدوق محمد بن علی بن بابویه القمی، صحّحه وعلّق علیه: علی أکبر الغفاری، منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة، قم، ۱۴۰۳ ه ق.
۱۵. دعائم الاسلام، القاضی النعمان المغربی، تحقیق: آصف بن علی أصغر فیضی، دار المعارف، القاهرة، ۱۹۶۳ م.
۱۶. سایه‌ها و لایه‌های معنایی، محمد اسعدی، مؤسسهٔ بوستان کتاب، قم، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.
۱۷. الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیة، إسماعیل بن حماد الجوهری، تحقیق: أحمد عبد الغفور عطار، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷ق.
۱۸. علامه طباطبایی و حدیث، شادی نفیسی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ اول ۱۳۸۴ ش.
۱۹. فقه پژوهی قرآنی، سید محمد علی ایازی، قم، بوستان کتاب، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.
۲۰. الکافی، محمد بن یعقوب الکلینی، تصحیح و تعلیق: علی أکبر الغفاری، دار الکتب الإسلامیة، طهران، الطبعة الخامسة، ۱۳۶۳ ش.
۲۱. لسان العرب، ابن منظور جمال الدین محمد بن مکرم المصری، دار الفکر، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۲۲. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، انتشارات ناصرخسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش، با مقدمه محمد جواد بلاغی.
۲۳. مرآة العقول، محمد باقر المجلسی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
۲۴. المستدرک علی الصحیحین، أبوعبدالله الحاکم النیسابوری و بذیله التلخیص للحافظ الذهبی، یوسف عبد الرحمن المرعشلی، دار المعرفة، بیروت، [بی‌تا].

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]

۲۵. المصباح المنیر، احمد بن محمد فیومی، قم، دار الهجرة، ۱۴۱۴ ق.
۲۶. معجم مقاییس اللغة، أبوالحسین أحمد بن فارس زکریا، تحقیق: عبد السلام محمد هارون، مکتبة الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۴ق.
۲۷. مفاتیح الغیب، محمد بن عمر (فخر رازی)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق، چاپ: سوم.
۲۸. المفردات فی غریب القرآن، الراغب الأصفهانی، الطبعة الثانیة، ۱۴۰۴ ق، دفتر نشر الکتاب.
۲۹. المقنعة، الشیخ المفید محمد بن محمد بن النعمان العکبری البغدادی، تحقیق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامی، قم، الطبعة الثانیة، ۱۴۱۰ هـ ق.
۳۰. المیزان فی تفسیر القرآن، سید محمد حسین طباطبایی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۷ ق.
۳۱. النهایة فی غریب الحدیث، مبارک بن محمد (ابن الأثیر)، تحقیق: طاهر أحمد الزاوی و محمود محمد الطناحی، قم، مؤسسة إسماعیلیان، ۱۳۶۴ ش.
ب) مقالات:
۳۲. «تأویل قرآن به مقامات اهل بیت علیهم‌السلام؛ مبانی و پیش فرضها»؛ امین حسین پوری. مجلّهٔ پژوهشهای قرآنی، سال هجدهم، ش ۲، پیاپی: ۷۰، تابستان ۱۳۹۱.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1400.18.72.9.5]